

نگاهی گذرا بر علم بلا معلوم در احادیث امام رضا علیه السلام – محمد بیابانی اسکویی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال دهم، شماره ۳۹ «ویژه پژوهش‌های رضوی»، تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۱۰ – ۱۳۰

نگاهی گذرا بر علم بلا معلوم در احادیث امام رضا علیه السلام

* محمد بیابانی اسکویی

چکیده: علم بلا معلوم در مناظرة امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی بیان و با توضیحات میرزا مهدی اصفهانی و شیخ مجتبی قزوینی بررسی و تبیین شده است. خداوند وصف ناپذیر است. اما توصیفی که از جانب بندگان نسبت به خدای متعال انجام می‌شود، دو گونه است: ۱. وصف خداوند آنگونه که خود توصیف کرده (معرفت فطری). ۲. وصف خدا آنگونه که بشر ادراک می‌کند. بندگان مخلص خدا وصفی از جانب خود نسبت به خدای متعال نمی‌کنند. کسی که به دنبال توصیف خدا باشد، جاہل به خداست و درباره خدا به الحاد افتاده است. امام رضا علیه السلام بندگان را از توصیف خدا به علم و قدرت به سان توصیف خودشان به علم و قدرت بر حذر داشته است. علم و قدرت در انسان کمالی مستقل از حقیقت انسان و در گفتار اوست. همچنین اراده خدا غیر از علم و قدرت است. اراده خدا، احداث و ایجاد اوست و برای خدا قصد چیزی را داشتن و فکر نمودن در کار مطرح نیست. وجود معلوم همراه با علم، تحدید علم است و خداوند از هر گونه تحدید و تعیینی در علمش منزه است.

کلیدواژه‌ها: وصف ناپذیری خدا / علم الهی / قدرت الهی / اراده الهی / علم بلا معلوم / حدیث رضوی / اصفهانی، میرزا مهدی / قزوینی، شیخ مجتبی / امام رضا علیه السلام / مناظرات / سلیمان مروزی.

*. پژوهشگر و مدرس حوزه علمیه قم.

پیش از ورود به احادیث امام رضا علیهم السلام نکاتی درباره علم بلا معلوم و علم الهی طرح می شود.

۱- جواز و عدم جواز توصیف خدای تعالی

یکی از مباحث دشوار در توحید، بحث درباره اسم‌ها و صفت‌های خدای تعالی است. در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام با وجود اینکه خدای تعالی را به اوصافی توصیف کرده، اما خدای تعالی را منزه از توصیف بندگان دانسته است. در آیات فراوانی خدای تعالی خود را به دانایی و توانایی و شناوایی، بینایی، زنده بودن، بی نیازی، مالکیت، مولویت، خالقیت، فاعلیت، حاکمیت، رحیمیت و رحمانیت و اوصافی دیگر توصیف کرده و خود را به آنها نامیده است، اما در کنار اینها تصریح کرده است:

سبحان الله عما يصفون * الا عباد الله المخلصين *

پاک و منزه است خدا از آنچه توصیف می کنند جز بندگان مخلص خدا.

در این آیه کریمه و آیات فراوان دیگر، خدای تعالی خود را از هرگونه توصیفی که از سوی بندگان غیر مخلص صورت می گیرد، منزه شمرده است. توصیف‌های بندگان نسبت به خدای تعالی، دو گونه است.

اول - توصیف خدای تعالی به اوصافی که او خود را به آن اوصاف توصیف نکرده است و بندگان از پیش خود به درک و فکر و اندیشه خویش خدا را به آن توصیف می کنند، مانند توصیف خدای تعالی به داشتن فرزند و زن و عاقل بودن و واجب الوجود بودن و کمال مطلق و علت العلل و نظائر آنها

دوم - توصیف خدای تعالی به اوصافی که خود را به آنها توصیف کرده است. همین اوصاف را نیز بندگان خدا باید به معرفتی از خدای تعالی که به تعریف خود او (معرفت فطری) دارند، توصیف کنند، نه به معنا و مفهوم متصور و معقولی که در ذهن خود دارند. آنگاه که صفت مفهوم و معقول باشد، موصوف هم مفهوم و معقول خواهد شد.

در حالی که موصوف - که خدای تعالی است - به هیچ وجه مفهوم و معقول فهم و عقل و اندیشه ما نمی‌شود. بنابراین خدای واقعی حقیقی خارجی عینی، صفتی در شأن خودش دارد. و همان معرفتی که ما به خدای تعالی داریم، همان عینا راهی است برای معرفت صفات خدای تعالی که او خود را به آنها توصیف کرده است. به همین جهت در آیه کریمه، بندگان مخلص را استشنا می‌کند؛ چون بندگانی که اخلاص کامل نسبت به خدای تعالی دارند، به هیچ وجه در توصیف خدای تعالی از سوی خود وصفی را به خدا اطلاق نمی‌کنند، به هیچ وجه در اوصاف خدای تعالی عقل و فکر و اندیشه خویش را حاکم نمی‌کنند، خود را به طور خالص در اختیار خدای خویش قرار می‌دهند و همه معرفت و آشنایی خویش از خدای تعالی را به تعریف او مستند می‌کنند نه به فکر و اندیشه خویش. چون به یقین می‌دانند که خدای معروف به تعریف خود او، به هیچ وجه به عقل و خرد کسی نمی‌آید.

محمد بن مسلم می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم:

جعلت فداكا! يزعم قوم من أهل العراق انه يسمع بغير الذي يبصر و يبصر بغير الذي يسمع.
قال: فقال: كذبوا و ألحدوا و شبّهوا. تعالى الله عن ذلكه إله يسمع بما يبصر و يبصر بما يسمع.

قال: قلت: يزعمون الله بصير على ما يعقلونه.

قال: فقال: تعالى الله إنما يعقل ما كان بصفة المخلوقين و ليس الله كذلك (التوحيد / ١٤٢، الكافي / ١٠٨١، بحار الانوار / ٦٩٧٤).

فدایت شوم قومی از اهل عراق معتقدند که خدای تعالی می‌شنود به غیر آنچه با آن می‌بیند، و می‌بیند به غیر آنچه با آن می‌شنود.

حضرت فرمود: دروغ گفته و الحاد نموده و قائل به تشبیه شدند. خداوند بالاتر از این است. خدا شنوا و بیناست. می‌شنود به آنچه می‌بیند و می‌بیند به آنچه می‌شنود. گفتم: آنها عقیده دارند که خدا می‌بیند به گونه‌ای که آنها می‌توانند با عقل خود در مورد بینایی خدا سخن بگویند.

فرمود: خداوند از این امر، متعالی است. تنها چیزی را می‌توان به عقل دریافت که به صفت مخلوقات باشد، و خدا اینگونه نیست.

مرحوم آیة الله میرزا مهدی اصفهانی در این باره می‌نویسد:

اماً توصیفه بما لم یصف به نفسه، فهو عبارة عن التعريف و التوصیف بالمعلومات و المفهومات و المتصورات البشرية التي بدیهی أنها غير معرفات للعلم و العقل، فضلاً عن الحقّ المتعالی. فالتكبيرات و التوصیفات^۱ التي ملأت العالم، إنما هي تکبيرات عن التوصیف و تسبيح عن التعريف .

توصیف خدای تعالیٰ به آنچه او خود را به آن توصیف نکرده است، به معنای توصیف و تعریف خدای تعالیٰ است به معلومها و مفهومها و صورتهای ذهنی بشری که خیلی روشن است که معرف علم و عقل نمی‌توانند بشوند، چه رسد به این که آنها را بتوان معرف خدای تعالیٰ قرار داد. پس تکبیر و تسبيح‌هایی که عالم پر از آنها شده است، همه بر بزرگی خدا از توصیف و تنزیه و تقدیس خدا از تعریف دلالت می‌کنند.

ایشان به چند حدیث اشاره می‌کند، یکی: کلامی که در معنای الله اکبر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

الله اکبر من آن یوصف (کافی، ۱۱۷/۱، توحید صدوق، ۳۱۲/، بحار الانوار ۲۱۹/۹۰).

معنای «الله اکبر» این است که: خدا بزرگتر از آن است که به وصف درآید.

دوم: امیر المؤمنین علیه السلام توصیف خدای تعالیٰ را موجب تحدید شمرده و می‌فرماید: فمن وصفه فقد حده.

کسی که خدا را توصیف کند، برای او حدّ تعیین کرده است.

سوم: امام رضا علیه السلام توصیف خدا را الحاد دانسته و می‌فرماید:

فقد جهل الله من استوصفه... و من وصفه فقد ألح فيه (توحید صدوق ۳۶/۳۷-۳۶، تحف العقول

۶۳/، عین الاخبار ۱۵۱/۱، الاحتجاج ۳۹۹/۲، بحار الانوار ۲۹۹/۳).

۱. در نسخه‌های معارف القرآن، کلمه "توصیفات" ثبت شده، ولی "تنزیهات" صحیح است.

کسی که به دنبال توصیف خداست جاهم به اوست... و کسی که او را وصف کند درباره او به الحاد افتاده است.

روایات در این مورد فراوان است که خدای تعالی را هیچ وصف کننده‌ای نمی‌تواند وصف کند، و او از نعمت و توصیف هر نعمت و وصف کننده‌ای، متعالی و بلند مرتبه است. این دو حدیث از امیرالمؤمنین و امام رضا^{علیهم السلام} در ظاهر به دو جهت متفاوت در توصیف خدا اشاره می‌کنند، اما در واقع هر دو به یک حقیقت توجه می‌دهند، زیرا الحاد در باره خدا یعنی عدم رعایت شأن خدا و ستم در حق او. و روشن است که تحدید خدا ستمی آشکار در حق خداوند متعال است.

۲- توصیف خدا به علم و قدرت

دانستیم:

الف. هیچ مخلوقی نباید از پیش خود و به فهم و درک خویش، خدای تعالی را توصیف کند.

ب. حتی اسماء و صفاتی را که خدای متعال خود را به آنها نامیده و توصیف کرده است، نباید معقول و مفهوم قوای ادراکی خویش بنماییم.

ج. نامیدن خدای تعالی به نام‌هایی که خود او بر نفس خویش نهاده و توصیف او به صفات‌هایی که او خود را به آنها وصف کرده است، تنها به تعریف خود او و با توجه به معرفتی که خدای تعالی به بندگانش داده، برای آنها معنادار شده است.

اینک سخن در توصیف خداوند متعال به علم و قدرت است. امام رضا^{علیهم السلام} در حدیثی، این سؤال را پاسخ داده که گروهی می‌گویند: خداوند، عالم است به علمی و قادر است به قدرتی. امام رضا^{علیهم السلام} این سخن را منافی با توحید دانسته می‌فرماید:

لم يزل الله عزوجلّ عليما قادرًا حيًّا قديمًا سمِيعاً بصيراً لذاته، تعالى عما يقول المشركون و المشبهون علوًّا كبيراً (عيون الاخبار /١١٩، المالي صدوق /٢٧٩، توحيد صدوق /١٤٠، استجاج /٤١٠، بحار الانوار /٤٦٢).

خدای تعالی از ازل ذاتاً دانا، توانا، زنده، قدیم، شناوا و بیناست. او از آنچه مشرکان و تشییه کنندگان می‌گویند، بلند مرتبه و بزرگ است.

آن حضرت در این کلام خویش، بندگان را از اینکه توصیف خدا به علم و قدرت را مانند توصیف خودشان به علم و قدرت بدانند، بر حذر داشته و یادآور شده است که علم و قدرت درباره خدای تعالی به هیچ وجه مانند علم و قدرت در خلق نیست، زیرا خلق به قدرت بعد از عجز و به دانایی بعد از نادانی توصیف می‌شود و فهم بشر از توصیف بر این مبنای است. اما این فهم براساس واقعیت موجود در خلق استوار گشته است و خداوند متعال، به هیچ وجه قیاس به خلق نمی‌شود. پس نمی‌توان چنین فهمی از توصیف را درباره خدای تعالی معتقد شد.

امام رضا علیه السلام در حدیثی دیگر این مطلب را به صورت دیگر توضیح می‌دهد.

محمد بن عرفه می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

خلق الله الأشياء بقدرة أم بغير قدرة؟

فقال: لا يجوز أن يكون خلق الأشياء بالقدرة، لأنك اذا قلت: خلق الأشياء بالقدرة فكانك قد جعلت القدرة شيئاً غيره و جعلتها آلة له، بها خلق الأشياء وهذا شرك، و اذا قلت خلق الأشياء بغير قدرة فأنما تصفه أنه جعلها باقدار عليها وقدرة، ولكن ليس هو بضعف و لا عاجز و لا يحتاج إلى غيره، بل هو سبحانه قادر لذاته لا بالقدرة (عيون الاخبار /١١٨، توحيد صدوق /١٣٠، بحار الانوار /١٣٦).

آیا خدای تعالی اشیا را با قدرتی خلق کرده است یا به غیر قدرتی؟

حضرت فرمود: ممکن نیست خداوند اشیا را با قدرتی خلق کند؛ زیرا آنگاه که می‌گویی خداوند اشیا را با قدرتی آفرید، گویا اینکه قدرت را چیزی غیر از خدا قرار داده و آن را ابزاری برای خدا دانسته‌ای که با آن اشیا را آفریده است. و این

شرک است. و آنگاه که می‌گویی خداوند اشیا را به چیزی غیر از قدرتی آفرید، در این صورت خدا را توصیف می‌کنی که اشیا را با اقتدار و توانایی بر آنها می‌آفريند. اما (نهاین است و نه آن، بلکه) او ناتوان و عاجز نیست و به هیچ چیز دیگری نیازی ندارد بلکه او ذاتاً تواناست، نه با قدرتی غیر از ذاتش.

علم و قدرت در انسان، کمالی جدا از حقیقت است. بنابراین وقتی گفته می‌شود خداوند متعال با قدرت آفرید، نخستین چیزی که به ذهن می‌آید این است که قدرت حقیقتی غیر از ذات پروردگار متعال است و ابزاری برای آفرینش است. اما امام رضا علیه السلام این گونه تعبیر را شرک می‌داند و به ما می‌آموزد که در بیان این مطلب گفته شود که خداوند اشیا را می‌آفريند، اما نه به قدرتی که غیر از خودش باشد، یعنی ابزاری باشد که بدون دارا شدن به آن نمی‌شود اشیا را آفرید؛ بلکه خدا می‌آفريند با اقتدار و تسلط و توانایی کامل بر اشیا، که در خلق آنها هیچ نیازی به هیچ چیزی ندارد. و او ذاتاً توانا و مسلط بر خلقت اشیا است.

۳- نفی عینیت اراده با علم و قدرت

در احادیث فراوانی که از امامان اهل بیت علیهم السلام در کتاب‌های معتبر حدیثی شیعه نقل شده، آشکارا می‌خوانیم که اراده غیر از علم و قدرت است و توصیف خدای تعالی به «مُرِيد»، غیر از توصیف خدای تعالی به «عالِم و قادر» است.

صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلام می‌پرسد:

أَخْبِرْنِيْ عَنِ الْإِرَادَةِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنَ الْخَلْقِ؟

قال: الإرادة من الخلق الضمير و ما يبدو لهم بعد ذلك من الفعل. و اما من الله فإن إرادته لا غير ذلك لأنه لا يروي ولا يهم ولا يتفكر، و هذه الصفات منافية عنه وهي صفات الخلق. فإن إرادة الله الفعل لا غير ذلك، يقول له كن فيكون، باللفظ ولا نطق بلسان ولا همة ولا تفكير. و لا كيف لذلك كما أنه لا كيف له (کافی، ۱۰۹/۱، توحید، صدوق، ۱۴۷، عيون الاخبار، ۱۱۹/۱، بحار الانوار ۱۳۷/۴).

صفوان گفت: از اراده خدا و خلق برایم بگو.

فرمود: اراده امری است که در قلب پدید آمده و بعد از آن فعلی است که برای آنان ظاهر می شود.

اما اراده خدا احداث و ایجاد اوست نه چیز دیگر، زیرا برای خدا تأمل داشتن و قصد چیزی را کردن و فکر نمودن در کار نیست، و این صفات در خدا نیست. اراده خدا همان فعل اوست نه چیز دیگر. به هر چیزی که بخواهد، می گوید: «کن»؛ و آن همان لحظه به وجود می آید، بدون اینکه لفظی در کار باشد و با زبان سخنی گفته شود و قصد و فکری صورت گرفته باشد. اراده خدای تعالی هیچگونه چگونگی ندارد، همانطور که برای ذات پروردگار متعال نیز هیچ کیفیتی وجود ندارد.

این حدیث شریف دلالت می کند که اراده خدای تعالی فعل خدا و امری حادث است، برخلاف علم که خدا انصاف ازلی به علم دارد. در مناظره سلیمان مروزی با امام رضا علیهم السلام در این باره آمده است :

قال: ما تقول فیمن جعل الإرادة اسمًا و صفةً مثل حيٰ و سميع و بصير و قادر؟

قال الرضا علیهم السلام: إنما فلتمن: حدثت الاشياء و اختلفت، لأنّه شاء و أراد، و لم تقولوا: حدثت الاشياء و اختلفت، لأنّه سمع بصير. فهذا دليل على أنّها ليستا مثل سميع و بصير و لا قادر.

قال سلیمان: فانّه لم ينزل مریداً

قال علیهم السلام: يا سلیمان! فإنّ رادته غيره؟

قال: نعم.

قال: فقد أثبتت معه شيئاً غيره لم ينزل.

قال سلیمان: ما أثبتت.

قال الرضا علیهم السلام: أهي محدثة؟

قال سلیمان: لا، ما هي محدثة...

فالعلیهم السلام: هي محدثة يا سلیمان، فانّ الشيء إذا لم يكن أزلیاً كان محدثاً. و إذا لم يكن محدثاً كان ازلیاً (توحید. صدور ۴۴۵، عيون الاخبار ۱، ۱۸۳/۱، الاحتجاج ۴۰۲/۲، بحار الانوار ۳۳۱/۱۰).

سلیمان گفت: در باره کسی که می‌گوید: اراده اسم و صفتی است مانند حیات، شنایی، بینایی و توانایی چه می‌گویید؟

امام رضا علیه السلام فرمود: شما می‌گویید: اشیاء پدید آمده و اختلاف دارند، چون خدا مشیت کرده و اراده نموده است. نمی‌گویید: اشیا پدید آمده و اختلاف پیدا کرده‌اند، چون شنا و بینا هستند. و این دلالت می‌کند که مشیت و اراده مثل شنایی و بینایی و قدرت نیست.

سلیمان گفت: اراده خدا ازلی است.

حضرت فرمود: ای سلیمان، اراده خدا غیر اوست؟

گفت: آری

حضرت فرمود: پس چیزی غیر از خدا را ازلی دانستی.

او گفت: چنین نکردم.

حضرت فرمود: آیا اراده حادث است؟

سلیمان گفت: خیر، اراده حادث نیست...

حضرت فرمود: ای سلیمان، اراده حادث است زیرا چیزی که ازلی نباشد حادث می‌شود و اگر حادث نباشد ازلی می‌شود.

خلاصه مطالب یاد شده

از مطالی که ذکر گردید، معلوم شد که خدای تعالی همانظور که عالم و قادر خوانده می‌شود، مرید و شائی (یعنی دارنده اراده و مشیت) خوانده می‌شود. و آنگاه که خدا را به علم و قدرت یاد می‌کنیم، منظور از خواندن خدای تعالی به این دو واژه است که خدا از لآن قادر و عالم است؛ در صورتی که مشیت و اراده حادث‌اند و خدای تعالی از ازل به این دو وصف توصیف نمی‌شود؛ و مشیت و اراده او حادث‌اند و فعل خدای تعالی محسوب می‌شوند.

پس خدا از ازل عالم و قادر بود، اما هیچ خلقی و فعلی انجام نداده بود و آغاز فعل او مشیت و اراده است. خدای تعالی به مشیت و اراده خلق را آغاز نموده و به مشیت و اراده خویش، آنها را نگه می‌دارد یا از بین می‌برد یا تغییراتی در آنها می‌دهد. بدین روی، عامل آفرینش موجودات و تغییر در آنها و بقا و دوام آنها علم و قدرت نیست، بلکه مشیت و اراده خدای تعالی است که براساس علم و توانایی شکل می‌گیرد. بنابراین خدا بود، عالم و قادر بود، اما هیچ فعلی و خلقی در کار نبود، بعد به مشیت و اراده خویش آفریده‌ها را آفرید.

امام رضا^{علیه السلام} در ادامه مناظره با سلیمان مروزی این نکته را به خوبی بیان کرده و توضیح می‌دهد. او از سلیمان می‌پرسد:

فاذَا عِلْمَ الشَّيْ فَقَدْ أَرَادَهُ؟

قال سلیمان: أجل.

فقال: فاذَا لَمْ يَرَهُ لَمْ يَعْلَمْهُ؟

قال سلیمان: أجل.

قال: من أین قلت ذاک؟ و ما الدلیل علی أنّ ارادته علمه و قد یعلم ما لا ییریده أبداً، و ذلك قوله عزوجل: «و لئن شئنا لذهبنا بالذی أوحينا اليك»؛ فهو یعلم کیف یذهب به و هو لا یذهب به أبداً (مصادر پیشین).

آیا هر آنچه را می‌داند اراده‌اش می‌کند؟

سلیمان گفت: آری.

حضرت فرمود: آن را که اراده نکرده نمی‌داند؟

سلیمان گفت: آری.

حضرت فرمود: این مطلب را از کجا می‌گویی؟ چه دلیلی داری که اراده خدا همان علم اوست، در حالی که خدا می‌داند چیزی را که هیچ‌گاه اراده‌اش نمی‌کند. و دلیل این مطلب، این سخن خدای تعالی است که می‌فرماید: «و اگر بخواهیم آن را که

برای تو وحی کردیم، از بین می‌بریم». پس خدا می‌داند آن را چگونه از بین ببرد، در حالی که هیچگاه آن را از بین نمی‌برد.

بنابراین خواندن خدای تعالی به علم و قدرت، غیر از خواندن اوست به مشیت و اراده، که این دو، حادث‌اند و علم و قدرت از لی‌اند. ما خدا را به چه طریقی به این صفات و اسماء می‌خوانیم و توصیفش می‌کنیم؟ معلوم شد که این براساس معرفت فطری صورت می‌گیرد که آن هم در عوالم پیشین به هنگام خلقت انسان که خدای تعالی نفس خویش را به او شناسانده، این معرفت حاصل گشته و در این دنیا توسط پیامبران الهی صلوات الله علیهم اجمعین دوباره به انسان یادآوری می‌شود.

۴ - علم بلا معلوم در کلام امام رضا علیه السلام

براساس دانش فطری بشر، علم و معلوم دو امر جداگانه‌اند. علم حقیقتی است که کاشف معلوم و روشن کننده آن می‌باشد. بدیهی است که کاشف هیچگاه عین مکشوف و متخد با آن نخواهد شد. ما معتقدیم که خدای تعالی از ازل به همه آفریده‌هایش و نیز به همه آنچه نخواهد آفرید و نیز به همه آنچه وجود یافتن آنها محال است، عالم و داناست. خداوند در مقام ذات خویش، به همه آنچه گفته شد عالم است.

بدیهی است که اگر علم تعلق به معلوم داشته باشد و به هیچ نحو نتوان علم را بدون معلوم دانست، در این صورت یا باید ذات معلوم عین ذات علم باشد؛ معلومی غیر از علم وجود نداشته باشد و یا همه معلوم‌ها همواره با علم و در کنار علم وجود داشته باشند.

بطلان هر دو صورت روشن است، زیرا هیچ کدام از این پدیده‌ها که ما در آفریده‌ها می‌بینیم، به همین صورتی که اکنون موجود شده‌اند، در سابق نبوده‌اند. حال اگر بپذیریم که علم عین معلوم و متخد با آن است، باید بگوییم که هیچ امری از جای خود هیچ تکانی نخورده و به هیچ وجه، خلق‌تی و اجمال و تفصیلی و قبض و بسطی و وحدت و

کثرتی در کار نباشد؛ زیرا اگر کثرت و بسط و تفصیل و آفرینش، حقیقی و واقعی بوده باشد و قبول کنیم بسط غیر از قبض و کثرت غیر از وحدت و اجمال غیر از تفصیل و پدیده و آفریده غیر از پدید آورنده و آفریدگار باشد، در این صورت قطعاً علم به اجمال و قبض و وحدت غیر از علم به تفصیل و بسط و کثرت خواهد بود. و علم به آفریده غیر از علم به آفریدگار خواهد بود.

این در صورتی است که علم را عین معلوم و متحدد با آن بدانیم. اما همین اشکالات به گونه دیگر به صورت دوم نیز وارد است؛ زیرا اگر معلوم همواره همراه با علم باشد، یا باید معتقد باشیم که همان معلومی که عیناً با علم هست هیچ تغییری در آن پدید نیامده و تا آخر همان معلوم است و معلوم‌های دیگری اضافه نمی‌شوند، یا از آن معلوم چیزی کاسته نمی‌شود. در این صورت نیز خلقت و کثرت و تفصیل و بسط، بی معنا و غیر واقعی خواهد بود.

اضافه بر این در هر دو صورت، معلوم محدود به حقایقی خواهد شد که در واقع موجود خواهد شد. اما حقایقی که به وجود نخواهد آمد و یا محال است به وجود بیایند، علم به آنها تعلق نخواهد گرفت.

به نظر می‌رسد پایه و اساس این مشکلات، ناشی از عدم توجه به حقیقت علم است. بلکه باید:

الف. از ابتدا حقیقت علم را از تعلق به معلوم جدا بدانیم.

ب. توجه کنیم که حقیقت علم کاشفیت و نور است.

ج. نور در کاشفیت و نورانیت‌اش هیچ نیازی به وجود و عدم معلوم ندارد.

د. علم به هیچ وجه در رتبه معلوم واقع نمی‌شود؛ معلوم در حقیقت نوری از خود ندارد و خود را نمی‌تواند روشن و آشکار کند.

ه. نورانیت از آن علم است و تنها علم است که کاشفیت نسبت به معلوم دارد.

امام رضا علیه السلام در مناظره با سلیمان مروزی در مقام تبیین علم بلا معلوم می‌فرماید:

ثم قال الرضا علیه السلام: يا سلیمان! هل يعلم الله عزوجل جميع ما في الجنة و النار؟

قال سلیمان: نعم.

قال: أ فيكون ما علم الله عزوجل أنه يكون من ذلك؟

قال: نعم.

قال: فإذا كان حتى لا يبقى منه شيء إلا كان، أيزيدهم أو يطويه عنهم؟

قال سلیمان: بل يزیدهم.

قال: فأراه في قولك قد زادهم ما لم يكن في علمه أنه يكون؟ (مصادر پیشین)

سپس امام رضا علیه السلام فرمود: آیا خدا همه آنچه را که در بهشت و جهنم

خواهد بود، می‌داند؟

سلیمان گفت: آری.

حضرت فرمود: یعنی او همه آنچه را که در بهشت و جهنم خواهند بود، می‌داند.

آیا با وجود این به آنها چیزی بر آنها می‌افزاید یا از آنها کم می‌کند؟

سلیمان گفت: بلکه می‌افزاید.

حضرت فرمود: پس می‌بینم که معتقد هستی که خدای تعالی در بهشت و جهنم

آنها را که زیاد می‌کند، در علمش نبوده است که آنها در بهشت خواهند بود.

امام رضا علیه السلام در این قسمت از کلام خویش این سوال را مطرح می‌کند که آیا خدای

تعالی به اهل بهشت و جهنم می‌افزاید یا می‌کاهد. امام علیه السلام با طرح این پرسش

می‌خواهد سلیمان را توجه دهد که نفی وجود معلوم، مساوی با نفی علم نیست. علم به

وجود زیادی یا عدم آن نسبت به اهل بهشت مساوی است و در مقام علم، تفاوتی میان

آن دو نیست، بلکه افزودن و کاستن و عدم هردو تای آنها وابسته به مشیت و اراده

خداآوند متعال است. خدای تعالی از میان همه آنچه برایش به علم بلا معلوم مکشفوف

است، اموری را مورد مشیت و اراده و تقدير و قضای خویش قرار می‌دهد، آنگاه آنها را

زیاد یا کم می‌کند. این زیادی یا کمی همه در مقام مشیت و اراده و تقدير و قضای

صورت می‌گیرد که همه آنها مسبوق به علم بلا معلوم ذات مقدس پروردگار متعال است و تغییر در هر کدام از این مراحل، هیچ تغییری در علم ذاتی حق متعال ایجاد نمی‌کند. اما اگر نفی معلوم را مساوی با نفی علم دانستیم و معتقد شدیم که علم همواره باید با معلوم باشد، در این صورت اگر چیزی در حوزه معلوم‌ها اضافه شد یا از آنها کم گردید، در این صورت علم سابق بر آنچه تازه اضافه گردیده است، متنفی خواهد شد.

امام رضا^ع در ادامه با تصریح به این امر می‌فرماید:

إِنْ نَفَى الْمَعْلُومَ لَيْسَ بِنَفْيِ الْعِلْمِ، وَ نَفَى الْمَرَادُ نَفَى الْإِرَادَةَ أَنْ تَكُونَ، إِنَّ الشَّيْءَ إِذَا لَمْ يُرَدْ لَمْ تَكُنْ إِرَادَةً، فَقَدْ يَكُونُ الْعِلْمُ ثَابِتًاً وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ الْمَعْلُومُ بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ، فَقَدْ يَكُونُ الْإِنْسَانُ بَصِيرًاً وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ الْمَبْصُرُ (مصادر پیشین).

نفی معلوم، نفی علم نیست و نفی مراد نفی اراده بودن آن است. چیزی وقتی اراده نشود، اراده نخواهد بود. پس می‌شود علم باشد ولی معلوم نباشد، مانند بینایی، که می‌شود انسان بینا باشد اما دیده شده‌ای در کار نباشد.

امام رضا^ع در این کلام خویش تفاوت اساسی اراده را با علم بیان می‌کند و نتیجه می‌گیرد که آنچه موجب پدید آمدن اشیا می‌شود، اراده است نه علم، علم به چیزی مساوی با پدید آمدن آن نیست، در حالی که اراده چیزی مساوی با پدید آمدن آن است. بنابراین اگر مراد نبود اراده هم نخواهد بود. اما نفی معلوم موجب نفی علم نخواهد بود.

توضیح میرزا مهدی اصفهانی درباره علم بلا معلوم

ایشان بحث درباره علم بلا معلوم را خاص معارف الهی دانسته می‌نویسد:

أَمَّا مَفَضَّلَاتُ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ مَمَّا جَاءَ بِهِ صَاحِبُ الشَّرِيعَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَانَ التَّذَكُّرُ بِهَا خَاصًّا بِالْإِئْمَةِ الْأَنْتَشِيِّ عَشَرَ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فَيَظْهَرُ بِهَا خَلَاقُهُمْ وَ وَصَائِتُهُمْ وَ أَنَّهُمْ سَفِينَهُ النَّجَاهَ، هُوَ مَا نَهَى عَلَيْهِ الْقُرْآنُ وَ فَصَلَّهُ الْإِئْمَةُ الْأَطْهَارُ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ عِلْمِ الْحَقِّ تَعَالَى شَأْنَهُ، عَلَمًا مَقْدَسًا عَنِ الْحَدَّ وَ النَّهَايَةِ بلا معلوم في وجه من الوجوه، بعد بداهة مباینة سنج المخلوقات مع ذاته العزيز القدوس (معارف القرآن). (٦٥٠/٢).

اما مفصلات معارف قرآن که صاحب شریعت ﷺ از ناحیه خدای تعالی آورده و تذکر به آن معارف، اختصاص به امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام دارد و به واسطه آن خلافت و وصایت و کشتی نجات امت بودنشان آشکار می‌شود، امری است که قرآن کریم به اجمال و اهل بیت علیهم السلام به تفصیل به آن توجه داده‌اند و آن علم خداوند متعال است که از هر گونه حد و نهایت داشتن منزه می‌باشد. خداوند متعال، عالم است بدون این برای معلوم به هیچ نحو وجودی باشد. و بدیهی است که همه خلائق با ذات عزیز قدوس خدای تعالی هیچ ساختی ندارند.

ایشان بعد از ذکر این مطلب توجه می‌دهد که درباره علم الهی اختلاف‌های خیلی فراوان میان عالمان به معارف بشری وجود دارد. او معتقد است که بشر، بعد از هزاران سال تحقیق در این باره به اینجا رسیده که اختلاف‌های آنها درباره علم الهی در نهایت به دو قول ختم شده است:

فذهب اساطین الفلاسفة إلى أن ذاته بذاته علة للمخلوقات. و حيث أن العلة غير فاقدة لمعلوماته من حيث وجوداتها، يكون علمه بذاته علمًا بجميع معلوماته على نحو الفعلية و العليّة، مقدّساً عن الانفعال والتّابعية. و من حيث ماهيات الاشياء قالوا بثبوتتها بالعلم و هي الاعيان الثابتة، و لهذا قالوا بأنّه عالم بالنظام الأئمّ في مرتبة ذاته، فالعلم بالنظام الأئمّ عين المشيّة والإرادة الذاتيّة و لا بدّ من الواقع بالوجود. و ذهب أعظم الرفقاء الشامخين إلى أن ذاته متطورة متجلّية بأطوار المخلوقية، فعلمه بذاته عين العلم بمخلوقاته، لانطواء الكثرة في الوحدة و مرتبة ذاته (معارف القرآن/ ٦٥٠/ ٢).

بزرگان فلسفه معتقدند که ذات خدای تعالی علت ذاتی مخلوقات است. و چون علت از جهت وجودی معلول‌های خود را در خودش دارد، پس علم ذات خدای تعالی به خودش علم به همه معلول‌ها است به صورت فعلی و علی، بدون هیچگونه انفعال و تابعیت.

اما از جهت ماهیات اشیا، آنها معتقدند که همه ماهیات در علم، به وجود علمی ثبوت دارند و آن همان اعیان ثابته است. به همین جهت می‌گویند خداوند در مقام

و رتبه ذات خویش به نظام اتم آگاه است و علم به نظام اتم، عین مشیت و اراده ذاتی اوست و وقوع نظام، لازم و واجب است.

همچنین بزرگان عرفان معتقدند که ذات خدای تعالی به اطوار خلائق تطور و تجلی نموده است و علم او به ذات خویش، علم به مخلوقاتش است؛ زیرا کثرت در وحدت مرتبه ذات او پیچیده شده است.

میرزا اصفهانی عقیده دارد که وجود معلوم همراه با علم، تحدید علم است. او می‌نویسد: فلماً كان ذاته تعالى مقدّساً عن التعيين في علمه، لأنّه لا معلوم لعلمه و التعيين تحديد للعلم، فتعيّن أحد النظمات لابدّ وأن يكون بفعله عن هذا العلم (معارف القرآن) (۷۱۴۲).

از آنجا که ذات خدای تعالی از هر گونه تعیین در علمش، مقدس و منزه است، زیرا که معلومی برای علم حق وجود ندارد و تعیین داشتن علم، محدود ساختن آن است، پس تعیین یکی از نظامهای غیر محدود، ناگزیر باید به فعل خدا، بدون توجه به علم غیر محدود او باشد.

او معتقد است که ذات خداوند متعال چون مباینت کامل با ذات خلائق دارد، پس وجود خلائق به هر نحوی در ذات حق متعال بی معناست. خدای تعالی پیش از آفرینش هر آفریده‌ای نسبت به آفریدن آن و نیافریدن آن یا آفریدن بی نهایت موجود مثل آن و نیز نیافریدن هیچکدام از آنها اختیار دارد و علم او، به آنچه خواهد آفرید محدود نمی‌شود.

پس علم او به هیچکدام از نظامهای مخلوق اضافه ندارد. و او همانطور که این نظام موجود را می‌داند، نقیض آن و نظامهای نامحدود در عرض آن و نقیض‌های آنها را نیز می‌داند و هیچکدام از آنها در علم حق متعال، تعیینی ندارند. آنچه موجب تعیین یافتن یک نظام می‌شود، علم حق متعال نیست، بلکه مشیت و اراده خدای تعالی است که آن هم فعل اوست. و اگر اراده و مشیت نباشد، هیچ موجودی پدید نمی‌آید و علم حق متعال، علیت ذاتی نسبت به آفرینش خلق ندارد.

توضیحی از مرحوم شیخ مجتبی قزوینی درباره علم بلا معلوم

مرحوم شیخ مجتبی قزوینی یکی از افضل شاگردان مرحوم میرزا مهدی اصفهانی است. او نیز به مانند استاد خویش معتقد است که راه حل خلقت و آفرینش، قول به علم بلا معلوم است. ایشان روایاتی می‌آورد درباره اینکه یهود معتقد به بسته بودن دست خدا و فارغ‌گشتن از ایجاد و فعل تازه هستند، آنگاه می‌نویسد:

هر که تأمل در روایات کند، می‌داند که مقاله یهود حرف تازه‌ای نبوده، بلکه سخنی است که اغلب فلاسفه بر آناند، زیرا که قول اینکه «مبدأ» در مرتبه ذات عالم به نظام اتم - که همین نظام موجود است - می‌باشد، و علم، علت صدور از ازل به طور ایجاب و غیرقابل تخلف است و أبداً قابل تغییر و تبدیل نیست، و حوادث یومی و جزئی بر یک نحوه و روش بوده، و مستند به اوضاع و حرکات انجام و افلاک است، عین مقاله یهود می‌باشد.

چنان که ذکر شد قرآن و خطب و روایات و اساس اسلام به ابطال این مقاله است، و علم ذات مقدس از تعیین و حد و تناهی منزه است و رأی و بدای ذات مقدس از این علم است، معین و مخصوص فعل، رأی ذات مقدس و مشیت و اراده اوست و مشیت نیازمند مخصوص دیگری نیست (بيان الفرقان/ ۳۸۶/۱).

ایشان همچون استادش عقیده دارد که قول به علم بلا معلوم، از امتیازات معارف وحیانی است. او در این باره می‌نویسد:

یکی از مسائل ممتازه توحید قرآن، مسئله علم ذات مقدس است، و این مسئله به نحوی که قرآن مقدس تذکر داده و مبینین قرآن بیان فرموده‌اند اختصاص به قرآن مجید و عالمین به آن دارد. هیچ یک از فلاسفه و عرفا به این طریق، مشی نفرموده‌اند... به همین جهت برتری علم قرآن و عالمین به آن واضح و آشکار شود

و آن تصدیق و اثبات علم حق متعال است بدون حد و نهایت و بلا معلوم؛ یعنی به هیچ وجه، معلومات قبل از تحقق خارجی واقعیتی ندارند (بیان الفرقان ۲۶۹/۱).

ایشان پس از ذکر برخی از اقوال فیلسوفان درباره علم حق متعال می‌نویسد:

بر تمام اقوال یکی از دو امر لازم آید: یا باید ملتزم شوند که علم قبل از ایجاد موجودات نیست، یا ملتزم گردند به ثبوت صفات زایده بر ذات و با ذات، ازلا و ابداء...

و نیز لازم آید انحصار علم مبدأ و محدودیت علم به صور عقلیه موجوده با ذات مقدس، و انحصار مجموعات و مکوتات با آنچه مطابق است با صور بدون تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان، و غیر متناهی بودن حوادث یومی به حسب افراد و جزئیات و علم به آنها به نحو کلی...

این است که گویند: تغییر و تبدیل در عالم، به حسب انواع و کلیات محال است و نظام به طور مشهود، ازلا و ابداء بوده و خواهد بود. این اساس، مخالف است با قرآن و سنت حضرت ختمی مرتبت ﷺ بلکه مخالف است با تمام انبیا و ملیین. بالاتر اینکه مخالف با فطرت و وجود است. و قرآن و روایات با صدای بلند و رسما و روشن می‌فرمایند که: علم ذات مقدس، علم بدون معلوم است و معلومات به هیچ وجه واقعیتی ندارند، نه اعیان ثابته و نه تقریر ماهیات و نه صور و حال. و خداوند منزه است از اینکه معلوم یا مفهوم باشد (بیان الفرقان ۲۷۶/۱).

ایشان روایتی آورده مبنی بر اینکه علم خدای تعالی سابق بر اشیاست و خدای تعالی عالم به اشیا پیش از پدید آمدن آنها است، آنگاه شبههای طرح می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد. شبهه و پاسخ آن اینگونه است:

اگر کسی توهم کند که مراد، نقی معلوم بالعرض است که عبارت از وجود عینی اشیاء است نه معلوم بالذات که عبارت از صور علمیه یا صور افلاطونیه یا غیر آنها باشد، یعنی معلوم یا معلوم بالذات است یا معلوم بالعرض، معلوم بالعرض، وجود

اشیا و اعیان خارجیه است و معلوم بالذات، حقیقتی است که به واسطه او علم به اشیاء خارجیه حاصل شود و آن عبارت از صور یا عین اشیای خارجی است به وجود بسیط اجمالی متعدد با ذات عالم.

این توهم، باطل و بی اساس است، زیرا که:

اولاً: این بیان اصطلاحی است از متاخرین، حتی در کلام قدماًی فلاسفه نیست.
ثانیاً: قول فلاسفه نفی معلوم بالعرض هم نیست، زیرا به قول آنان علم علی است و انفکاک معلوم از علت محال است... علاوه صریح روایات این است که علم حضرت حق بدون معلوم می‌باشد قبل از خلقت اشیا، ولی قول فلاسفه انکار علم قبل از اشیا و اثبات قدم اشیا است (بیان الفرقان ۲۹۲/۲۹۴).

ایشان در نهایت در توضیح علم بلا معلوم چهار وجه ذکر می‌کند که در اینجا یکی از آن وجه را نقل می‌کنیم:

وجه دوم: بدیهی است کمال انسان به نور علم است. و از جمله کمالات علمی انسان، علم به معلومات و ممتنعات است. مانند علم به امتناع اجتماع ضدین و نقیضین و امتناع شریک از برای خداوند یا نبودن ضد و نه از برای ذات مقدس. واضح است که از برای معلومات، احکام نفی و اثبات می‌باشد. و نیز واضح است که این احکام، احکام واقعیه حقیقیه است نه صرف اعتبار و امر انتزاعی.

بدیهی است که واقعیت ثبوتی و وجودی در معلومات و ممتنعات، محال و خلف است زیرا فرض، در معلومات و ممتنعات می‌باشد. پس، از این سخن که واقعیت این احکام به نفس لا واقعیت آنها باشد نه به واقعیت موضوع و محمول در نفس، واضح می‌شود که نفس لا واقعیت و عدم و ممتنع، به نور علم مکشوف و ظاهر است در مرتبه عدم واقعیت.

به تعبیر دیگر، همان طور که واقعیت و وجود و ثبوت، به نور علم ظاهر است، نقیض و عدم و لا واقعیت نیز به وی مکشوف است، و این از کمال نور علم است که واقع و لا واقع، و وجود و عدم در مرتبه واحده به او مکشوف و روشن است. پس حقیقت علم، در آنچه گفته شده بدون فرق بین عدم مطلق و عدم خاص بلا معلوم است (بیان الغرقان ۳۰۱/۱).

نکته‌ای که ایشان با آن در این وجه به توضیح علم بلا معلوم پرداخته، این است که ما به نور علم و عقل، حکم به استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین می‌کنیم. حال اگر معتقد باشیم که علم همواره با معلوم است، در این صورت باید بپذیریم که هم شیء و هم نقیض آن همراه علم ثبوت داشته باشند. اما از آنجا که تناقض بین دو امر ثبوتی و وجودی نیست، پس باید یکی از آنها عدمی باشد. در این صورت نقیض عدم در خارج و واقع نمی‌تواند وجود و ثبوت در رتبه علم باشد.

پس اگر کاشفیت علم از واقع وابسته به وجود در رتبه علم باشد، در این صورت علم به هیچ وجه کاشف نقیضین نمی‌تواند باشد. و در چنین صورتی حکم به استحاله ارتفاع و اجتماع نقیضین درست نخواهد بود. بنابراین روشن است که نور علم به هیچ وجه در کاشفیت خود نیاز به ثبوت معلوم ندارد، و علم کشف از معلوم می‌کند، بدون اینکه برای معلوم ثبوتی در کار باشد.

قرآن کریم

منابع

اصفهانی، میرزا مهدی، معارف القرآن، خطی، نسخه مرحوم شیخ علی اکبر صدر زاده، کتابخانه شخصی صدر زاده

بهرانی، ابن شعبه، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم ۱۳۶۳ هـ ش

صدقوق، محمد بن علی، بی تا، التوحید، تحقیق سیدهاشم حسینی طهرانی، قم، جامعه مدرسین.

_____، عیون اخبار الرضا علیہ السلام، تصحیح سید مهدی حسینی، رضا مشهدی، مشهد ۱۳۶۳ هـ ش

طبرسی، احمد بن علی، لاحتجاج، تحقیق شیخ ابراهیم بهادری و شیخ محمدhadی، انتشارات اسوه قم ۱۴۲۲ هـق.

قرزوینی، مجتبی، بیان الفرقان، تهران، ۱۳۷۰ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دارالکتب الاسلامیه، قم ۱۳۶۳ هـ ش